

سفرات هرات رفت.

در ذکر فتنه خراسان و انقلاب آن سامان و مراجعت خان نایب به مشهد مقدس

حاجی فیروزالدین حاکم هرات چون از کار اسحق خان خبر یافت به تصرف غوریان طمع نمود، فتحعلی خان مروزی ساکن قلعه شکیبان من توابع هرات را با سیصد (۳۰۰) کس به تصرف قلعه غوریان فرستاد و در ولایات جام و باخرز نیز دست تطاول دراز نمود و نواب شاهزاده اسکندر خان را که به نظم غوریان فرستاده بود، اکنون به نهب و غارت و خرابی آنجا اشارت کرد. اسکندر خان بیگلریگی هزاره پس از غارت آن سامان با پینادخان هزاره در ساخته طبیل خودسری فرو کوفت، و او با جماعتی بسیار در غوریان به دعوی برخواست و برادر خود را که در قندهار بود به لطایف الحیل بیاورد و با فیروزالدین میرزا عهد موافقت بر بست.

و محمدخان نایب چون خبر فتنه غوریان بشنید از محاصره دولت آباد در گذشت و جرگرد غوریان آمد، حاجی فیروزالدین چون آگاه شد از روی خدیعت جماعتی دور از غرض را به نزد میرزا محمد صادق مروزی که در هرات بود فرستاده بدو چنان فهمانیدند که جمعیتی از هرات به شبیخون اردوی نایب مأمورند و میرزا صادق که اسمی با مسمی داشت این دروغ را راست پنداشت و از راه خیرخواهی به نایب خبر داد. نایب را چون جمعیتی کامل نبود از غوریان حرکت کرده راه ارض اقدس برگرفت و کار بر وفق کام فیروزالدین میرزا گردید و پسرش ملک قاسم میرزا را به غوریان فرستاد و متصرف شد.

بنیاد خان هزاره‌ای نیز به اغوای محمدخان قرائی و اغرای فیروز میرزای هراتی بنیاد خلاف و غارت و اعتساف فرو چیده به زور خود و قرائی زورآباد و خاف را بی خوف غارت کرد، مجدداً محمدخان قاجار نایب با دو هزار (۲۰۰۰) پیاده و سوار رکابی و فرج الله خان افشار به تاخت احشامات کوسویه و باخرز و غوریان رفتند، بعد از تاراج و یغمای بی شمار به تربت شیخ جام یعنی احمد ژنده پیل آمدند و عساکر به تقسیم اموال منهبه پرداختند و به جهت رسانیدن نهب و غارت و

قسمت خویش اندک اندک متفرق شدند.

محمدخان قرائی و اسکندرخان و بنیادخان هزاره‌ای و نصیرخان چون نایب را در جام بی سرانجام دیدند، سپاهی کثیر انجام داده بر سر او آمدند و اطراف او را احاطه کردند، نایب هراسان شده خایف و خاسر و خایب راه ارض اقدس برگرفت. و در آن مقاتله اگرچه دستجات استرآبادی نهایت مردانگی و ثبات ورزیدند به علت قکت غالب نشدند. مصطفی خان سدن رستاقی در دست محمدخان قرائی گرفتار شد و نایب به مشهد رسید و قرائی و هزاره‌ای از این فتح غروری کامل حاصل نموده عزم تسخیر ارض اقدس را تصمیم دادند، [۲۲۳] و حاجی فیروزالدین میرزا را به حرکت ترغیب فرودند او نیز مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر و دوست محمدخان افغانی درانی را با فوجی افاغنه به ولایت جام فرستاد.

در اندک زمانی در ساحات جام و یاخرز و غوریان جمعیتی کامل از افاغنه و غیره جمع شدند، اعظم آن حدود را کلاً به هرات راندند و در قریه‌ای از خود حاکم و ضابط و عامل و حافظ فرو نشانند، و حاجی فیروزالدین را سر طغیان به آسمان رسید و با اولیای دولت سرگران کرد و میرزا عبدالکریم مستوفی فرستاده شاهزاده را با جوابی ناصواب بازگردانید. و میرزا محمد صادق وقایع‌نگار مروزی متخلص به هما را در سرابی خراب که سزاوار جغد و غراب بود در عقابین عقاب باز داشت.

ذکر تفویض ایالت خراسان

به نواب شاهزاده کامکار شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و

احضار نواب شاهزاده محمد ولی میرزا

چون اخبار خراسان کماکان مشهود رای حضرت خاقان فلک شأن افتاد بر خاطر صافی و اندیشه صایب حضرت سایه خدا پرتو افکند که از این پس میانه شاهزاده والاتبار والی خراسان و خوانین آن سامان التیام امکان نخواهد داشت، زیرا که بعد از واقعه اسحق خان، غالب خوانین خراسان حتی امیران طبرس و قاینات که پیوسته به ارادت خدمتگزار دولت بودند متوحش شدند و استدعای حاکمی دیگر کردند، لهذا خسرو فلک جاه چنانکه از پیش تصور فرموده بود، نواب شاهزاده حسنعلی میرزا را که به حکومت دارالسلطنه طهران اختصاص داشت به ایالت ولایات خراسان برگماشت و اسمعیل خان دامغانی سردار را با وی مأمور فرمود، و ابراهیم خان هزاره‌ای را که در طهران محبوس بود شفاعت کرده در رکاب خود ببرد و امان الله خان افشار به آوردن شاهزاده محمد ولی میرزا روانه آمد.

و نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا در روز هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و دو (۱۲۳۲ هـ / ۷ دسامبر ۱۸۱۶ م) به ارض اقدس رسیده به زیارت روضه مطهره و مرقد منوره حضرت امام رضا علیه التّحیة والثّناء مشرف گردیده و نواب والی والاشان روانه طهران شد. پس از ورود نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا به مشهد مقدس خوانین مفسده آئین حساب کار خود برگرفته هر یک به اندازه گلیم خود پای کشیدند و دست تطاول در آستین اعتدال نهفتند. حاجی فیروزالدین اظهار خلوص گزید، عبدالرشید خان افغان را با نامه و هدایا به تهنیت ورود نواب شجاع السلطنه فرستاد و از مامضی معذرت جست.

اسماعیل خان سردار مأمور به تربت حیدریه و آوردن محمد خان قرائی شد و او را به حضور نواب والا آورد، مورد الطاف بی‌کران شد و متعهد آوردن دیگران، و به اجازت شاهزاده به ملاقات خوانین اکراد رفت و با هر یک گفت و شنود کرد و آنچه صلاح خود دانست بدیشان القا نمود و به سنت سنّیه موروثیه با هر یک معاهدتی و مواهدتی گزید. و در مراجعت معروض داشت که خوانین متوحشند و اطمینان می‌جویند، و در مقام انتظام کار خود ایستاد و منهویات اموال پدر و برادر را استرداد خواست، و دو هزار (۲۰۰۰) خرواز غله از محصول خالصه ترشیز به انعام او مقرر شد و به دولت‌آباد نقل کرده ذخیره را منبر ساخت و به تربت بازگشته، حسینعلی خان برادر خود را معزول و محبوس کرد با بنیادخان و نصیرخان هزاره‌ای که در جام بودند باده مودت در جام کرد و در تربت آسوده مقام و اثری از خدمتگزاری وی و خوانین گرد به ظهور نرسید.

لهذا به اشارت شجاع السلطنة العلیه اسمعیل خان سردار با جمعی از پیاده و سوار بتاخت و تاراج و گوشمال خوانین لاعلاج شد، نواحی و حوالی رادکان الی خوبوشان بغارتید و ابواب بلا بر روی حکام آن ولا مفتوح نمود، لابد شدند و از در اطاعت در آمدند.

و عبدالرشیدخان افغان نیز از حضور شاهزاده رخصت رجعت حاصل کرد. شاهزاده فرمایشات مشتمل بر وعد و وعید در باب تخلیه غوریان و ارسال مالیات دیوان و صدور سکه و خطبه در هرات به نام نامی حضرت خاقان بدو کرده او را روانه هرات نموده، و بعد از وصول چگونگی را با فیروزالدین میرزا در میان نهاد. وی سخت بلرزید و نیک بترسید و نخست وقایع نگار راکه نه (۹) ماه در هرات چون یوسف در چاه محبوس کرده داشت روانه نمود و وی را وسیله کار خود شمرد. و وقایع نگار به ارض اقدس آمده در خدمت نواب شجاع السلطنة بماند و از وقایع گذشته خود واقعات بر خواند.

ذکر رفتن

امیر خان سردار قاجار بر سر طایفه حق نشناس بلباس و قتل و غارت مفسدین آن گروه و بازگشتن

طایفه بلباس سابقاً مورد بدهوائی شده بودند و از جانب حضرت خدیو زمان خاقان گیتی ستان به نواب شاهزاده کامکار نایب السلطنه در تنبیه آن قوم اشارتی رفت، لاجرم امیر جلادت مصیر امیر خان قاجار خال شاهزاده بی همال با یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادر نو مسلمان به گوشمال اکراد بلباس رفته قتل و غارتی از آن طایفه به ظهور آوردند.

در این اوقات دیگر باره امیر خان قاجار با جمعیت بوداق خان مگری و سربازان جمعی ابراهیم بیگ سرتیپ و جعفرقلی خان مراغه‌ای و گروهی دیگر از پیاده و سواره بر سر اکراد بلباس که به خاک ارومی رفته بی اعتدالی کرده بودند مأمور شدند و در محل کرمان قریب به شهرزور که محل سقناق آن جماعت است منازعه برآاستند. طایفه بلباس صف برکشیده پای به میدان جلادت فشردند از دو سوی بازار نبرد روائی گرفت و متاع جان و سر رایگان [۲۲۴] گردید، پیداست که خار و خاشاک راه بر سیل دمان نبندد و رمه گوسفند با گرگ درنده مقاتله نتواند.

ملازمان منصور رکاب امیر حمله‌ای کوه مانند بر سقناق آن گروه آورده ایشان را در هم شکستند، و سقناقات سراسر را به تصرف گرفتند. قریب به هزار کس از آن طایفه در آن محاربه به قتل آمدند و بقیه السیف هر یک به طرفی پراکنده شدند به کوهستانات گریختند و زیاده از اندازه احمال و اثقال و جواهر و زرینه آلات و اقمشه و دواب و اغنام به تصرف سپاه نصرت فرجام در آمد، امیر قاجار سردار مظفر و منصور باز گردید و این خبر در دارالخلافه طهران معروض پادشاه زمان گشت.

ذکر رفتن

شاهزاده جلالت همراه به دزمیران بختیاری و تابع ساختن اسد خان به امر حضرت شهریاری

نواب شاهزاده معظم محمد علی میرزای متخلص به دولت‌شاه نیز بر حسب اشارت

پادشاه جم جاه به انتظام امور عربستان و لرستان و بختیاری مأمور شده بود، در اواخر فصل خریف بدان سامان حرکت گزید. و چون اسدخان بختیاری هفت‌لنگ اشجع آن طوایف از نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران بروجرد خایف و به قلعه محکمه دزمیران پناه پرده بود و به مخالفت سر برآورده و آن قلعه از مشاهیر قلاع و از فرط علو و ارتفاع با فلک الافلاک برابر و معبرش به غایت صعب المسلك و به مدد طناب و ریسمان بالا شدنش میسور، و از قلاع محکمه مشهور بود، آن خیره سر بدان حصن استوار فلک بنیان اطمینان کامل داشت و تخم عصیان و خذلان در مزرع افعال می‌کاشت و وقتی میرزا علی کرایلی وزیر نواب محمد تقی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوقدار نواب شاهزاده دولت‌شاه به استمالت وی رفته بودند هر دو را گرفته در زاویه غاری مقید کرده بود.

در این سال که احشامات بختیاری به حکم حضرت شهریار با جناب دولت‌شاه انتقال یافته عزم استیمان آن پلنگ قلعه جلادت و عفریت دز صلابت فرموده، با شیران پلنگ شکن و مردان اهرمن افکن مانند اسفندیار روئین تن که به دز روئین شتابد یا چون کیخسرو که به فتح اردبیل رود قصد دزمیران اسدخان بختیاری کرد. چون قریب بدان محکمه شد نخست میرزا محمد لواسانی وزیر و پیشکار خود را به استمالت اسدخان فرستاد و به بیم و امید بدو پیغام چند داد. و وزیر صایب رای با تدبیر به افسونهای دیوبند و مار افسائیهایی بی مانند آن مار کرزه و شیر شرز را از فراز غار در بیابان آورد و او را به سخنان نرم و درشت که تأثیر سمور و خارپشت داشت مشغول کرده چنانش از باده التفات شاهزاده سرگرم نموده بود که به اطراف خود نمی‌پرداخت.

شاهزاده بهمن حزم بیژن رزم با سواران دلیر و گردان شیرگیر ایلغار کرده گرداگرد دز را احاطه فرموده، اسد خان آنگاه با خبر شد که غلامان رکاب نصرت مآب تفنگهای کشیده بر سر دست و بر اطراف او محیط بودند و منتظر اشارتی که آن شیر دلیر را در خون کشند. جناب دولت‌شاه که مایل چاکران دلیر و مهربی مردان بی نظیر بود بر جوانی اسد خان رحمت فرموده چاکران را از انداختن تفنگ و مقدمات جنگ به منع بلیغ اشارت فرمود.^۱

۱. آنچه مورخ نگاشته اندکی غلوآمیز است، ملاقات اسدخان بختیاروند و محمدعلی میرزا ←

اسد خان که خود را شیر سیاه می شمرد و دیو سپید آن دزگمان می برد، مانند شاخ بید از باد شدید در رعشه و لرزه بود سر از پای نشناخته سر بر پای رخش ملکزاده جان بخش نهاد. و [شاهزاده] از کمال مروّت و نهایت فتوت با او التفات فرموده و او را به مؤدّه نجات و جان بخشی جانی نو بخشود و مرخص به بازگشت دز خویش نمود و مقرر کرد که بعد از روزی چند به رکاب ظفر پیوند پیوندد. و دل در خدمت آن والا ولی نعمت عالی همّت بندد.

و اسدخان به مسکن خود بازگشته در کمال مردانگی و فرزاندگی تدارک کار خود دیده با سامان مواظبت در ملازمت به رکاب شاهزاده فیض یاب گردید. پس از ملازمت او در خدمت والا طوایف بختیاری به ترک دزدی و راهزنی و غارت و

→ دولتشاه به کلی متفاوت است با آنچه که هدایت و سپهر و دیگر مورخان رسمی قاجار نگاشته اند، داستان ملاقات این دو نفر جالب توجه است. محمدعلی میرزا دولتشاه با وجود سپاه فراوان شخصاً به پای دزمیران رفت و اسدخان را از پائین دز خطاب کرد. اسدخان به پائین دز آمده، دولتشاه را بشناخت و حرمت و احترام گذاشت؛ پس از مذاکره بین آن دو، اسدخان پذیرفت که خود را تسلیم شاهزاده کند که البته به دور از رفتار و خوشروئی دولتشاه نبود، قرار بر آن شد که اسدخان به بالای دز رفته، لوازم سفر آماده و با همسر و فرزندان وداع گفته به لشکر دولتشاه بیاید.

در وسط راه صعود به دز، اسدخان برمی گردد و زمانی که شاهزاده سبب را جویا می شود، اسدخان در جواب می گوید: ترسم از آن بود که در بالای دز بار دیگر هوایی شده و برخلاف قول عمل کنم و این دور از مروّت و جوانمردی است. شاهزاده دولتشاه او را تنگ در آغوش گرفته به اردوی شاهزاده می آیند. پس از آن شاهزاده به تهران می آید و به هنگام رسیدن به دارالخلافه، به اشاره او، اسدخان در اصطبل شاهی بست می نشیند و آن گاه شاهزاده به نزد پدر رفته و خبر اسارت اسدخان را اعلام می دارد.

فتحعلی شاه بلافاصله جلاّد خواسته و دستور قتل اسدخان را صادر می کند، اما شاهزاده اعلام می دارد که اولاً اسدخان در اصطبل شاهی بست نشسته و در ثانی او را تأمین جانی داده است. فتحعلی شاه به حرمت شاهزاده، اسدخان را بدو وامی گذارد و شاهزاده، اسدخان را برداشته با خود به کرمانشاهان می برد و پیوسته ملتزم رکاب شاهزاده می بود تا زمانی که در محاصره بغداد، دولتشاه مریض شد و ناگزیر به بازگشت می شود. نزدیکی های کرمانشاه که مرگ خود را قریب الوقوع می بیند، اسدخان و حسن خان فیلی را احضار و بدیشان می گوید: مرگ من نزدیک است، پس از مردن من ممکن است بر شما دو نفر صدمه وارد آید، لازم است هر چه زودتر به میان قبایل خود روید. آن دو یک شب قبل از درگذشت محمدعلی میرزا دولتشاه اردوی شاهزاده را ترک می کنند.

خودسری کوشیدند و مادام العمر با دولت‌شاه فلک جاه چاکری و جان‌فشانی کردند. بعد از قضیه ناگزیر آن ملک‌زاده بی‌نظیر اسد خان به دیگری خدمت نکرد و سر در چنبر اطاعت در نیاورد. علی‌الجمله از استماع این اخبار حضرت شهریار قاجار خورسند گردید و خلعت آفتاب طلعت ارسال فرمود.

وقایع دیگر

و در این سال که نواب شاهزاده بی‌همال شجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا به ایالت خراسان مأمور گشته بود، نواب شاهزاده اسمعیل میرزا دست‌پرورده و سپرده خدمتش به نیابت حکمران طهران گردیده، ولی به واسطه صغر سن او و میل و رغبت اهالی دارالخلافه به نواب شاهزاده آزاده علی‌خان ملقب به علی‌شاه برادر صلبی و بطنی حضرت نایب‌السلطنه نیابت دارالسلطنه بدو انطباق بود، لهذا به لقب ظل‌السلطانی ملقب و به حکومت طهران مخرج و مخصوص آمد. و شاهزاده اسمعیل میرزا به خراسان رفته حکومت ترشیز یافت.

و چون حکومت یزد با نواب شاهزاده شجاع‌السلطنه و میرزا موسی رشتی وزیر و نایب در یزد وجودش در خراسان اوجب می‌نمود، نایب را احضار و به پیشکاری خراسان منصوب فرمود و حکومت یزد به حاجی محمد زمان خان خلف‌الصدق حاجی محمد حسین خان نظام‌الدوله اصفهانی مفوض گردید.

ذکر وصول

حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران
به ولایت روس و نمسا و رسیدن به حضور
شهریار روس الکسندر باولیج ایمبراطور اعظم و
مراجعت به دربار شاهنشاه معظم

حاجی [۲۲۵] میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت علیه عالی که به سفارت دولت ایمبراطور روس الکسندر باولیج مأمور بود، بعد از وصول به خاک آن

دولت معزز و محترم همی رفت تا در باغ خارج شهر پترزبورغ نزول نمود. چون پادشاه و الاجاه روسیه به عزم مجادله با بونه پارت ناپلیون ایمپراطور فرانسه به ولات نمسا حرکت فرموده بود، سفیر ایران چندی در آنجا بماند و به روز و رودش او را احترام تمام کرده بودند و از شهر پترزبورغ الی سه فرسنگ اساس استقبال چیدند و کالسکه سرکاری را به جهت سفیر آوردند. و ینارالان از جانب ایمپراطور به پرستش و اظهار تفقدات مکرر آمدند و بعد از آسودگی از کسالت سفر به حضور امپراطور روس شرفیاب شد و مورد التفات بی حساب و امضای عهدنامه مختوم به خاتم همایون را سپرده و مطالب را بر شمرده.

[نبرد واترلو و شکست ناپلئون]

مجملاً تا ایمپراطور فرانسه ناپلیون گرفتار نگریده امید سفیر در مقاصد مکنونه افزون و احتمال استرداد بلاد متصرفه بیشتر می رفت چون کار ناپلیون برآشفته شد و دیده دولتش خفته گشت نومیدی سفیر ایران صورت حضور یافت.

مجملاً اینکه دولت قوی شوکت کارکن کاردان انگلیس دولتهای دیگر اروپا را با خود موافقت و مرافقت داده دوک ولنیتن [ولینگتون] از جانب دولت بهیه انگلیس سردار و با سی هزار (۳۰۰۰۰) سپاه و آتسخانه روی به دفع ناپلیون نهاد و پلوخیر نام نیز با جماعتی کثیر از دولت پروس مأمور و له = لهستان] و دانماریق = دانمارک] و دیگران نیز امدادها کردند، با جماعت روسیه و گروهی فرانسه که از ناپلیون روگردان بودند به دفع او اتفاق کردند و در محل واترلوی فرانسه دوک ولنیتن سردار انگلیس با ناپلیون رزمی دلیرانه کرده و شکستی فاحش به ناپلیون در رسید و در بیابانها سرگردان گشت، و کار خود را از اطراف پریشان و آشفته دید، ناچار به دولت انگلیس که در ثبات عزم معروفند روی کرد. گماشتگان آن دولت او را در جزیره انکلتره گرفتند و بر حسب صوابدید و رأی عقلای جمهور دولتها او را به جزیره سالتالیتا = سنت هلن] که در میان دریای محیط و در وسط امریکا و افریقاست برده محبوس نموده مقررأ سه هزار (۳۰۰۰) کس حافظ و نگهبان بر او گماشتند.

و بعد از این قضیه لوی هجدهم که از سلسله بورین و در انکلتزه بود، در این سال که یکهزار و دوست و بیست هجری و یکهزار (۱۲۲۱) و یکهزار و هشتصد و چهارده (۱۸۱۴) عیسوی بود بر مسند حکمرانی فرانسه نشست. و بعد از حبس ناپلیون پادشاهان فرنگستان در نمسا اجتماع و مشاورت کردند و عهد و مقرر شد که هر کس به ملک خود قناعت کند و به طمع مُلک یکدیگر نیفتند و اگر کسی در مُلک دیگری تصرف خواهد همه دولتها با هم موافقت کرده بر سر او روند و او را از میان برگیرند و بر این مقرر تعهد کردند.

[ملاقات سفیر ایران با امپراطور روس]

مع القصة امپراطور روس به مُلک خود آمده در پترزبورغ برآسود و سفیران را بخواند و تصریح کرد که:

در باب رد بلاد متصرفی ما، گماشتگان ما هیچ یک را به قهر و غلبه نگرفته‌اند، بلکه حکام هر یک به طوع و رغبت به نزد ینارالان ما آمده استدعا کردند که ولایت خود را به تصرف دولت ما دهند. و اهالی گرجستان به جهت قتل و غارت در آن حدود و مواحدت با ملت ما با ما انسب می‌باشند و چون کوه‌نشینان داغستان به اهالی گرجستان اذیت می‌رسانیدند اگر با دو حاکم باشند مایه مخالفت خواهد بود، در باب ولایات گنجه و شیروان و طالش در این ایام الکسندر یرملوف که ایلچی مختار و سردار جدید گرجستان است روانه آن حدود می‌نمائیم که از حال اهالی آن بلاد پرسش و تحقیق نماید که رضای ایشان چیست؟ به قاعده‌ای که در میان ما آن را نظام و در اسلام مروّت خوانند آن جماعت را که به پای خود ملتجی به دولت ما شده‌اند و روی به ما آورده‌اند شرط انصاف نیست که به دست پادشاه والاچه ایران دهیم که مورد سیاست شوند اگر خود راضی شوند مضایقه نخواهد رفت.

مع القصة بعد از این معاذیر میرزا ابوالحسن خان و سردار قفقاز مرخص شدند و

به تدریج به تفلیس آمدند، سردار در آنجا بماند و سفیر مرکب عزیمت به جانب ایران براند. و معتمدی چند از جانب الکسندر یرملوف با عریضه به اتفاق سفیر ایران به طهران وارد شدند.

هم در این سال هنری ولک انگلیس از دولت خود مأمور به توقف طهران و منصب وکالت شد و مستر موریه نایب ایلچی انگلیس را به دولت احضار کردند. و گویند: مستر موریه دو کتاب تألیف کرده از نیک و بد سفارت خود هر چه دیده و شنیده در آن درج نموده از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان نکایت و حکایت بسیار برنگاشته است.^۱

در بیان مأموریت

الکسندر یرملوف سردار گرجستان

به آمدن حضور حضرت شاهنشاه فلک جاه فتحعلی شاه

و مأموریت جناب معتمدالدوله اصفهانی و

میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی مازندرانی به استقبال او و

ورود وی در آذربایجان الی چمن سلطانیه

در بهار سال فرخنده فال یکهزار و دویست و سی و دو (۱۲۳۲ هـ / ۱۸۱۷ م) که جهان پیر برنائی از سرگرفت و تأثیر هواکوه و دشت را در کسوت اخضر نهفت،

۱. اثر مشهور جیمز موریه کتاب حاجی بابای اصفهانی است که نام آن را از میرزا بابا پزشک عباس میرزا و از تحصیل کردگان فرنگ اقتباس کرده. اثر او در دو مجلد، جلد نخست رفتار و حرکات و وارد شدن حاجی بابا به مناصب دولتی است و جلد دوم اثر او حاوی رفتن حاجی بابا در هیئت سفارت میرزا ابوالحسن خان ایلچی به لندن است. موریه در این اثر خود کج روی کرده و آداب و سنن ایرانی را به باد تمسخر گرفته است، افزون بر این اثر موریه سیاحتنامه‌ای نیز دارد که هنوز به فارسی ترجمه نشده است ولی کتاب حاجی بابای او را میرزا حبیب دستان که از انگلیسی به فرانسه ترجمه شده بود از فرانسه به فارسی برگردانده است، به طور قطع آنچه سبب اشتهار حاجی بابا شده، ترجمه شیوا و دل‌انگیز میرزا حبیب بوده است و گرنه با همه دقت و آگاهی که جیمز موریه از سنن و آداب ایرانی فراگرفته و به رشته تحریر درآورده، جذابیت ترجمه میرزا حبیب را ندارد.

خاقان بی‌همال فریدون مثال به فرّ فریدونی بر سریر مرصع بر نشست و مجلس عید سعید نوروزی در کمال ابهت و حشمت و اجلال در گذشت، فرستادگان الکسندر یرملوف ایلچی مختار دولت بهیّه روسیه به اتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه به حضور اقدس حضرت شاهنشاه گردون بارگاه شرفیاب شدند. و بعد از گذرانیدن عریضه و هدایا و رخصت رجعت و یافتن جواب و خلعت مقرر شد که سفیر مذکور در اواسط فصل بهار در چمن سلطانیه به حضور سلطان کامکار در آید. و احکام قضا نظام به افتخار نواب شاهزاده والا جناب نایب السلطنه و نواب ملکزاده آزاده عبدالله میرزای [۲۲۶] متخلص به دارا فرمانروای خمسه و زنجان و حسین خان سردار ایروان صدور یافت که هنگام عزیمت سفیر دولت بهیّه روسیه از ابتدای خاک متعلقه به ایشان مقدم او را به تکریمات شایسته و تحریمات بایسته گرامی دارند، و عسکر خان افشار ارومی به مهمانداری او مقرر شد، و جناب فضایل مآب سیادت انتساب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله به استقبال و همراهی و میرزا فضل الله بن حاجی میرزا نصرالله علی آبادی مستوفی خاصه به جهت انجام تدارک و نزل و اخراجات و مایحتاج او روانه شدند.

و مسرعان نامه بر به کرمانشاهان و کردستان رفتند و برحسب امر پادشاه بحر و بر به نواب شاهزاده والا جاه محمد علی میرزای دولتشاه و امان الله خان والی اردلانی اعلام نمودند که در موعد مقرر در چمن مذکور با سامانی شایان حاضر آیند.

ذکر حرکت

نواب شجاع السلطنه به محمود آباد جام و

محاربه او با اهالی قلعه و تسخیر قلعه و

قتل جمعی کثیر

حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات که سابقاً در جام و غوریان تداخل و تصرف کرده بود چون از حدّ خود تجاوز نمود لهذا غیرت جبلی و همّت ذاتی نواب شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا تحمل این گونه تطاول ننموده به اجماع عساکر و احتشاد جیوش اشارت راند و با سپاهی جزّار ایلغار کرده بی‌خبر چون

دریای جوشان نزول به شهر خبوشان گزید. رضاقلی خان ولد امیرگونه خان که پدر پیر خود را محبوس و از حکمرانی مأیوس کرده بود اختیاراً و اضطراراً سر در قدم شاهزاده نهاده به خدمت پرداخت. و در آن شب تمام مایملک خود را پیشکش کرد. نواب شجاع‌السلطنه که هم‌تی بلند داشت و حاصل بحر و کان را در نظرش جلوه نبود، پس از قبول، تمامت را بدو مبدول داشت. و از ظهور این گونه فتوت و مروت او را سر بر افلاک برافراشت.

دیگر روز خوانین خراسان، نجفعلی خان شادلو حاکم بزنجرود و بیگلرخان چاپشلو حکمران دره جز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان در خبوشان شرفیاب حضور شاهزاده شجاع‌السلطنه شدند و به انواع التفاتهای شایسته مشمول آمدند، و شباهنگام هر یک به منزل و مقام خود بازگشتند و به تدارک و تهیه خدمت محوله به خود پرداختند. و شاهزاده مجدداً به ارض اقدس رجوع فرمود. و خوانین مذکور پس از روزی چند زنان و فرزندان خود را به صیغه گروگان با پیشکش‌های لایقه به مشهد مقدس فرستادند و دو هزار (۲۰۰۰) سوار به ملازمت رکاب تعیین نمودند.

شاهزاده پس از زیارت روضه مطهره و مرقد منوره امام العجن و الانس حضرت علی رضا علیه السلام با اطمینانی خسروی و قلبی قوی و قالبی پهلوی نهضت گزیده، با سپاهی به صلابت سنگ و سختی آهن و حدت پولاد و سرعت باد به منزل سنگ-بست جام مقام گزید. و محمد خان قرائی تربتی نیز در آن منزل به حضور آمد، و مقرر شد که مشارالیه میرزا محمد خان تکلوی جامی را با خود برداشته از قرار مقرر محمودآباد را به تصرف او دهد.

و شاهزاده دیگر روز در کال خیرآباد نزول اجلال گزید و محمد خان که قرار داده بود که بنیاد خان و نصیر خان در هنگام ورود محمودآباد را تخلیه نمایند در راه باز رسید و مذکور داشت که خوانین مذکور در دادن قلعه مضایقه کرده‌اند و به معاذیر مموه متمسک شده‌اند و لطفعلی بیگ برادرزاده خود را در آن قلعه گذاشته خود در بیرون در کمین غدر مکین گردیده.

و چون قلعه محمودآباد در عرض راه و معبر لشکر ظفر پناه بود هنگام عبور از حوالی قلعه مذکور یک نفر تفنگچی هزاره‌ای از فراز برج و باره تفنگی خالی نمود،

اگرچه محمودآباد از قلاع فلک بنیاد و مشتمل بر باره رفیع و خندق وسیع بود، نواب شجاع‌السلطنه از این جسارت برآشفته سپاه را به تسخیر آن حصار مأمور فرمود. عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلوی همدانی با پیاده و سواره خویش دامن همت برکمرزده پیش رفتند.

اسمعیل خان و مطلب خان دامغانی چون شیران خشمگین اطراف حصار را فرو گرفتند، شاهزاده نیز پیشاپیش جانبازان سمنانی و دامغانی مانند آتش سوزان به حرکت در آمد و هر یک را دل همی داد. توپهای فلک پیکر دوزخ شرر به آتش فشانی در آمدند و به ضرب مهره‌های تین سار شکست در بروج و جدار در افکندند. مردم هزاره که در آن بودند خود را طعمه ازدهای مرگ و لقمه نهنگ فنا دیدند از بیم جان به رها کردن تفنگ و شمشال اصرار کرده چاره نبخشود، بلکه مزید قهر داور دهر و موجب خشم امرای قلعه گیر آمد. دلیران پیاده خود را به خندق رسانیده از آن سوی بر آمدند و بر حصار بر شدند و بر بروج عروج گزیدند. رایات گوناگون سرخ و زرد که علامات فتح و نصرت بود بر باره حصار استوار ساختند. لطفعلی بیگ کوتوال حصار در آن گیرودار جداری را شکافته خود را به در افکند و تمامت قلعه گیان اسیر گشتند.

نواب شجاع‌السلطنه چون از فرار لطفعلی بیگ به جانب هرات مطلع شد به نفس نفیس با سواران تراکمه از دنبال او ایلغار کرده تا پنج فرسنگ راه آن گروه را تعاقب فرمود و جماعتی کثیر قتل و اسیر نمود تا قریب به غروب سیصد و پنجاه (۳۵۰) کس زنده و یکصد و بیست (۱۲۰) نیزه سر از نظر شاهزاده درگذشت. و پس از رجعت به اردوی معلی گرفتاران هزاره را به هزار گونه سیاست مورد غضب ساخت و غالب آنان را با میخهای بلند چوبین بر زمین دوختند و اجساد بعضی را سوختند، در شارع عام کله مناری به ده (۱۰) ذراع ارتفاع و سه ذرع قطر بنیاد نهادند، و بنیاد هزاره را از کار او یادگاری به پای کردند، او خود چنان گریخت که از او خبری نیامد و حکومت محمودآباد جام را به میرزا محمدخان تکلوی جامی که مردی نامی بود مفوض فرمود و پس از سه روز توقف به عزیمت [۲۲۷] هرات به حرکت آمد.

اخبار این کردار دهشت‌فزا فیروزالدین میرزا را ماری جانگزا گردید و چون مار گزیده به انقلاب در افتاد و عطا محمد خان افغان را به ضراعت و اطاعت از هرات

بیرون فرستاد و در منزل تربت شیخ جام به حضور شاهزاده نیکنام در رسیدند و در سپردن غوریان متابعت کرد؛ و ضمناً اظهار کرد که از هرات در گذرند و آن را به دوده احمد شاهی واگذارند. نواب شجاع السلطنه او را به جوابی مناسب وقت و اعطای خلعتی در خور مرخص و روانه داشت و به منزل کوسویه رایت عزم برافراشت.

امیر حسین خان عرب زنگوئی حاکم تون و طیس با جماعتی از اعراب زنگوئی و لالوئی و نخعی در این منزل به حضور آمد. و چون والده شاهزاده نبیره قادر خان عرب حاکم بسطام بود او را به خطاب خالوئیت مخاطب فرمود. دیگر روز از غوریان حرکت گزید و از غوریان در گذشته به منزل شکیبان رسید.

و پس از ورود به پل نقره سه فرسنگی هرات معلوم شد که حاجی فیروز مصلائی هرات و تل بنکیان را که محکمه‌ای سخت است مأمّن عافیت شمرده، گروهی از شمخالچیان در آنجا نشانیده و استعداد کار آنان را آماده و مهیا ساخته، خود آسوده خاطر در شهر هرات نشسته.

نواب شاهزاده شجاع السلطنه دیگر روز با ساز و ابهتی تمام و ساختگی تام به حرکت در آمد، عبدالله خان ارجمندی و مطلب خان دامغانی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظرمافی را در یمین و یسار جای داد و خود در زیر لوای نصرت التوای عالی به نهضت در آمد. سردار با اقتدار اسمعیل خان دامغانی با امیر حسن خان زنگوئی و امیر علم خان عرب خزیمه قاینی و امیر قلیچ خان تیموری و محمد خان قرانی در سایه رایات نصرت آیات در قلب سپاه به جنبش در آورده، توپهای تنین پیکر در پیشاپیش چون عفریتان حرافه انداز همی بردند و بدین آراستگی از پل نقره به جانب هرات روان شدند.

ذکر محاصره هرات و

اطاعت حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات و

سکه و خطبه به نام خاقان قاجار

چون سپاه ظفر پناه منصور قریب به محکمه مصلی شدند به اشاره شاهزاده پرخاشجوی اسمعیل خان سردار به تسخیر محکمه و قلع و قمع حافظین آنجا